

## "اصطکاک" ستراتیژیک و "واژگونی" ژئوپولیتیک در کشور بزدلان نامیدانه در قبال سیر حوادث زانومی زنده چگونگی های حمایت مافیایی از دموکراسی

**بدسلیقگی دیپلوماتیک یا بی احترامی دیگران؟  
جرم یک فرد نباید بیای یک ملت نوشته شود  
ضرورت دستیابی براه حل منصفانه  
گسست هویتی**

اصطکاک نیروی مقاومتی است که در برابر حرکت اجسام از سطح بوجود می آید. این نیرو فقط در جهت خلاف حرکت بوده و با حرکت اجسام مخالفت می کند. به تعریف دیگر، نیرویی است که مانع از حرکت جسم می شود، یا اگر جسم در حال حرکت است، حرکت را برای آن سخت می نماید. یافته های پژوهش در مورد یاد شده نیز نوعی از توصیف تحلیلی بشمار آمده که با روش شناسی استنباطی و استفاده از ابزار کتابخانه ای صورت پذیرفته و نشان می دهد که ژئوپولیتیک جنگ سرد جدید در واقع بصورت ترکیبی از برخی مهمترین رویکردهای مطرح در گفتمان های پیشین ظاهر شده است. باین ترتیب که از لحاظ شکلی، نظریات مبتنی بر حقایق جغرافیا بی (ژئوپولیتیک استعماری)، رویکرد سد نفوذ (ژئوپولیتیک جنگ سرد) و نیز رهیافت ژئواکنومی را در بر گرفته و از لحاظ معنوی نیز با دیدگاه های مبتنی بر طرز تلقی های نژادگرایانه (ژئوپولیتیک استعماری)، جبهه گیری های ایدئولوژیک و خود برتر انگاری غربی همخوانی دارد. اما پیدایش نظر به های ژئوپولیتیک سده روان در جهان غرب، ناشی از فضای سیاسی خاص این دوران میباشد. در بحران های علمی بود که تفکر ژئوپولیتیک سده ۲۰ متولد گردید. بعبارت دیگر، این علم زمانی خود را مطرح نمود که جدال بین طرفداران مادیت و معنویت بمنظور هدایت جامعه، با بهره گیری از علوم و فنون و تکنیک باوج خود رسیده بود و بیشتر از این انسان ها دیگر بمثابة برادر و برابر بیکدیگر نگاه نمی کردند، بلکه طبیعت آنها دچار دگرگونی گردیده، گرایش هجومی پیدا کرده و مسأله تنازع بقا مطرح میباشد.

بررسی و مطالعه جنبه های مختلف تحلیل و بررسی ستراتیژیک قضایای موجود در کشور عزیز ما افغانستان، می طلبد تا در مورد چگونگی کاربرد "اصطکاک" بمفهوم عام کلمه و "اصطکاک ستراتیژیک" بمفهوم خاص کلمه به کنکاش پرداخت. قبل از همه، تذکر این مهم شایان توجه پنداشته میشود که اوضاع کنونی کشور عزیز ما افغانستان، بویژه پس از بقدرت رسیدن "طالب" ها، همچنان وخیم گزارش داده می شود، بسیاری از ناظران، وخامت اوضاع حاکم در کشور را بمثابة شکست تلاش های صلح طلبانه مدعیان دموکراسی و آنهایی می پندارند که سنگ صلح طلبی بسینه می کوبیدند. آنها با ارزیابی های شان، شناخت چگونگی سیر وقایع در کشور عزیز ما را بشکلی از اشکال ساده پنداشته و سایر عوامل و پدیده های مهم و درخور توجه در درگیری ها را بویژه در محدوده میهن ما، نادیده می گرفتند. اما این واقعیت قابل یاد دهنانی پنداشته می شود که بیش از پیش در آثار و نیشته های تحلیلی، بویژه در مورد چگونگی وضعیت سیاسی - اجتماعی میهن عزیز ما، رویکردهای دوگانه ای بمشاهده می رسد، از جمله، رویکرد اکادمیک مبتنی بر منابع آزاد ادبیات علمی، این یکی و دود دیگری رویکرد توطئه مبتنی باطلاعات داخلی. برخی ها چنین می پندارند که رویکرد نخست بمنظور ارزیابی وضعیت نظامی - سیاسی کنونی افغانستان ناکارآمد می باشد.

در مورد یادشده همچنان تذکر بعمل می آید که هرگونه ارزیابی از چگونگی وضعیت در کشور عزیزما، چه در دوران مدرن و چه در دوره تاریخ معاصر، با تئوری های توطئه همراه بوده است. این واقعیت تعجب آورنی باشد که مدت هاست مبارزه و رقابت گسترده ای بمنظور دستیابی بمنافع بسیاری از کشورها، چه در داخل و چه در اطراف افغانستان در جریان بوده است. همچنان مبارزه یادشده، اغلب متکی به قاعده های مختلف، از جمله استفاده و بکارگیری از دیپلوماسی مخفی صورت عملی بخویش اختیاری نمود. مسأله یادشده درباره اتحاد شوروی، سپس روسیه، ایالات متحده و بویژه برای پاکستان، ایران، عربستان سعودی و بسیاری دیگر صدق می نماید. علاوه بر آن، جای هیچگونه تعجب نمی باشد زمانیکه در باره کشوری صحبت در میان می باشد که پس از سال ها کودتا، جنگ و درگیری، ضد و نقیض گویی های داخلی و همچنان تضادهای پیرامونی و... بویژه در شرایط و وضعیت یادشده، نظریه های تئوری توطئه رواج بیشتری کسب نماید. از یاد ما نرود که نظریه های تئوری توطئه، معایب آشکار خود را نیز دارد، از جمله محتوای برخی از اطلاعات داخلی ممکن غیر از آنچه باشد که انتظار برده می شد و یا هم گاهی اوقات عمدتاً بمنظور گمراه نمودن طرف مقابل، نادرست ارائه می گردید، این اولین و دوم هم هرکسی که با اطلاعات اینچنینی دسترسی داشت، بگونه معمول، آنرا فقط از یکی از طرف های درگیری که با آن همکاری نموده و یا با آن مرتبط بود، دریافت می نمود. این بخودی خود، به سومین مورد منجر می گردد که در صورت اشتباه و بکارگیری نظریه های توطئه مبتنی بر ارتباطات داخلی، فقط می توان بخشی از تصویر را مشاهده نمود که اصلن قابل اعتماد نمی باشد.

بهر تقدیر، رویکرد اکادمیک در تحلیل متن بگونه ای مؤثر پنداشته می شود، زیرا در مورد یادشده، محقق نیازی به درک جزئیات، دلایل و جنبه های پنهانی اقدامات و چگونگی عملکردهای طرف متخاصم یا شرایط انجام جنگ توسط آنها ندارد. رویکرد یادشده، روندهای اصلی، منافع طرف های درگیر و انگیزه های احتمالی را مورد بررسی قرار داده و در کنار اینهمه، روایت خویش را نیز از وقایع اتفاقیه ارائه می نماید. بگونه نمونه، جنرال عبدالملک در امتداد ماه ثور سال ۱۳۷۶ خورشیدی علیه جنرال دوستم قرار گرفته و به "طالب" ها پیوست، اما پس از سه روز، علیه "طالب" ها بشورید. درین راستا، تصویر کلی از وضعیت تا حدودی واضح تر شده، اما در ارزیابی های عمده و اساسی از وضعیت عمومی و چگونگی اوضاع در رابطه با منطق رویدادها، اصلن تغییری بمشاهده نرسید. علاوه بر آن، هر اقدام و موضعگیری شرکت کننده ها و طرفهای مختلف سهیم در رویدادها باید از نقطه نظر منافع شان مورد بررسی و قضاوت قرار داده شود. اما نباید فراموش نمود که بازی همچنان ادامه دارد.

با در نظر داشت تداوم درگیری ها در کشور عزیزما، بگونه طبیعی، علاوه بر عوامل و فاکتورهای داخلی و خودی، عوامل و فاکتورهای خارجی نیز بگونه چشمگیری تأثیرگذار بودند. اما درین مقطع پرسشی باین شرح مطرح می گردد که آیا عوامل خارجی در مورد یادشده از اثرگذاری بیشتری برخوردار بودند یا عوامل و فاکتورهای داخلی؟ در مورد یادشده باید متذکر گردید که عوامل و موارد خارجی و بیرونی در توسعه و گسترش درگیری ها در کشورما از تأثیر و مؤثریت بیشتری برخوردار بود. نباید فراموش نمود که میهن عزیزما افغانستان، بویژه در شرایط و وضعیت کنونی، با مشکلات عظیم داخلی مواجه می باشد، چه، نهادهای دولتی ناپود گردیده و جامعه بین المللی در زمینه بازسازی آنها تلاش نمود، اما به موفقیت های آچنانی نایل نگردید. در کنار عوامل دیگر، یکی هم موجودیت تضاد و ضد و نقیض گویی ها بین قوت های خارجی، بگونه واضحی به تداوم و گسترش این درگیری ها بیش از پیش دامن زد.

کشور عزیزما افغانستان، بگونه طولانی مدتی به میدان کارزار و نبرد مبدل گردیده و بازیگران خارجی و فرامنطقوی نیز بگونه دوره بی تغییر و تبدیل می گردیدند، اما جایگاه میهن عزیزما بمشابه هدف رقابت بازیگران خارجی، اصلن بدون تغییر باقی مانده بود. بر بنیاد دلایل متذکره، آیا در مورد چشم انداز و دورنمای کشور عزیزما خوشبینی هایی موجود می باشد؟

در پاسخ باید خاطر نشان نمود که در وضعیت و شرایط کنونی از موجودیت ضد و نقیض گویی هایی که منجر به تضاد منافع آشکاری گردد، اصلن خبری در میان نیست. در کنار سایر موارد، چگونگی وضعیت بویژه پس از چگونگی سیاست چین و دورنمای گسترش و وسعت سازمان همکاری های شانگهای، مواضع کشورهای منطقه نیز بگونه قابل توجهی دستخوش تغییر گردید.

بخاطر ما باشد که تضاد منافع و گوناگونی موضعگیری های شرق و غرب، بویژه در مورد کشور عزیزما، بگونه ای بمشابه مفهوم انتزاعی پنداشته می شد. تا سال ۱۳۸۶ خورشیدی، بازی بزرگ بین امپراطوری های بریتانیا و رو

سیه همچنان ادامه یافته که تعیین مرزهای کنونی کشورما را در پی داشت. از آغاز دهه ۱۳۲۹ خورشیدی، میان ایالات متحده و متحدینش از یکجانب و اتحاد شوروی و هم پیمانانش از جانب دیگر، جنگ سرد باتمام ابعاد آن در جریان بود. از اواسط دهه ۱۳۶۹ خورشیدی، بین روسیه، ایران و کشورهای آسیای مرکزی، باستثنای ترکمنستان، از یکسو و پاکستان از سوی دیگر، تضاد منافع موجود بود.

در کنار آنکه هر دو جانب در مورد "طالب" ها با هم دچار اختلاف نظرهایی بودند، اما با وجود اینهمه، هسته و مرکز ثقل اختلاف وضد و نقیض گویی ها، مسأله گشودن درب های آسیای مرکزی بسمت جنوب بود. ایده یادشده مورد حمايت و تأیید ایالات متحده، ترکیه و پاکستان قرار گرفته، اما روسیه، چین و ایران با طرح یادشده مخالفت نمودند. منافع پاکستان کاملن واضح و آشکار بود، کشور یادشده در نظر داشت تا دهلیزو مسیر حمل و نقل بشمال را باز نموده و از آن طریق به توسعه اقتصادی آنکشور تحرك بیشتری بخشد. برای ایالات متحده، این مسأله از اهمیت منحصر بفر دی برخوردار بود که مسیر انتقالی از آسیای مرکزی و صرفن از طریق کشورهای روسیه، چین و ایران عبور می نمود. برین بنیاد، آنها از مفکوره ایجاد مسیر یادشده از طریق قفقاز و کشور عزیز ما افغانستان موافقت و حمایت نمودند. در عوض، باز نمودن جای پای کشورهای ثالث و تثبیت تسلط آنها بر آسیای مرکزی اصلن قابل پذیرش نبود، چه، روسیه و چین، منطقه یادشده را بمثابة یک "بخش نرم" و نقطه آسیب پذیری میپنداشتند. ماهیت و چگونگی تضاد ها همچنان بحالت خویش باقی ماند، اما بدلیل موقعیت چین، برنامه "کمر بند اقتصادی جاده ابریشم" خویش را مطرح قرار داده و اعلام نمود که با خط لوله گاز سراسری افغانستان مخالفتی نداشته و همچنین در حل و فصل مشکل افغانستان نیز آمادگی دارد.

در مورد یادشده، دلایل و ادعاهای در هم پیچیده ای موجود بود، نخست اینکه پس از شکست "طالب" ها در کشورما، کسانی بقدرت دست یافتند که "جنگ سالار" نامیده می شدند. بگونه نمونه، در مقطع زمانی یادشده، در مناطق جنوب شرقی و فرماندهان متعدد اتحاد سابق ضد "طالب" ها در شمال کشور بودند که وضعیت اینچینی، بگونه راحت ترین موقعیت بمنظور نظارت بر اوضاع کشور پنداشته می شد.

بخاطر باید داشت که بسیاری از امریکایی ها مدعی شدند که سرنگونی حاکمیت دوره نخست "طالب" ها توسط چند صد تن از نیروهای پراشوتی نیروی هوایی آنکشور انجام گردید. اما بدون نیروها و قوت های زمینی محلی، دستیابی به چنین مأمولی اصلن مقدور نبود. چنین پیاده نظامی، قبل از همه در برگیرنده قوت های "اتحاد شمال" بود. در برخی موارد، بگونه نمونه، آنعه از رهبران قبایلی که در حالت تبعید در پاکستان بسر می بردند، از آنکشور به هلمند آمده و این درحالی بود که رهبران "طالب" ها به پاکستان فرار نمودند.

دوم - این "اتحاد شمال" بود که قوت های مسلح کشور، پولیس مرکزی نیروهای امنیتی را بصورت یک کل متشکل نموده که در امتداد سال های متمادی تسلط آنها را در کشور از قوه بفعول مبدل نمود.

سوم - اینکه شکست "طالب" ها، در نتیجه توافق های حاصله بوجود آمد. بخاطر می آوریم که چسان در امتداد زمانی چند روزه در امتداد سال ۱۳۷۰ خورشیدی به ترک مواضع شان پرداخته و بیکباره گی ناپدید گردیدند. از جمله شرایط آزمون، عدم سهمگیری و شراکت "طالب های میانه رو" در نهاد های جدید دولتی بود که روسیه و ایران بشرط یادشده پافشاری می نمودند.

چهارم - در پاکستان در امتداد سال ۱۳۸۰ خورشیدی، احزاب اسلامی، از جمله جمعیت العلمای پاکستان که از "طالب" حمایت و پشتیبانی بعمل می آوردند، در ایالت های مرزی شمال غربی پاکستان از طریق انتخابات بقدرت رسیدند که میتوان آنرا بمثابة بخشی از سیاست های پرویز مشرف رئیس جمهور وقت پاکستان پنداشت که با استفاده از موقعیت پیش آمده در صدد تقویت مواضع و تحکیم قدرتش در پاکستان بود.

پنجم - ایالات متحده و ائتلاف بین المللی، با مر دولت سازی در کشورما آغاز نمودند، هدف اقدامات اینچینی، عمدتن ایجاد و پایه گذاری نهادهایی بود که باید مسؤلیت حفظ ثبات در کشور را بر عهده می گرفتند، بگونه نمونه قرار بود تا قوت های دفاعی و پولیس بگونه رسمی جاگزین تفنگداران جهادی "جنگ سالاران" گردند، در نهایت امر، افراد و اشخاص مسلح و تفنگداران جهادی "جنگ سالاران" بمثابة بخشی از برنامه مطرح "خلع سلاح و ادغام مجدد" باید از وظیفه قبلی مرخص می گردیدند.

اما قوت های دفاعی و پولیس کشور ضعیف بوده و علاوه بر آن، آنها تحت فرماندهی نماینده های "اتحاد شمال" قرار داشته و آماده ترین واحدهای رزمی آنها توسط برگزیدگان اقلیت های قومی شمال اداره و رهبری می گردیدند. با ادامه وضعیت اینچینی، دهها هزار تن از شبه نظامیان قبلی بیکار شده و منبع عایداتی شان را از دست دادند. همزمان

با آن، بویژه در ایالت های مرزی شمالغرب و بلوچستان، شبه نظامیان دسته بندی های رادیکال و بنیادگرا فعالتر گردیده و در نتیجه، مناطق جنوب و جنوب غربی کشورما و همچنان مناطق شمالی متعلق به پاکستان نیز بتدریج به مناطقی جنگی مبدل گردیدند.

با در نظر داشت وضعیت اینچینی، پرسشی باین شرح مطرح گردید که با موجودیت و حضور گسترده قوت های مسلح ایالات متحده و ناتو در کشورما، افغانستان، بویژه توسط کشورهای منطقه بمتابۀ، یک تهدید همیشگی محسوب می گردید. آیا می توان نتیجه مأموریت غرب در افغانستان را بمتابۀ شکست و عدم مؤفقت آنها تلقی نمود؟

بسیاری از ناظران امور قضایای کشورما چنین می پندارند که ائتلاف غربی، تا زمانی که امن نسبی در کشور برقرار بود، کارهای نسبتن زیادی، بویژه در امر بازسازی افغانستان انجام دادند و برین بنیاد مأموریت یادشده را نمی توان شکست خورده پنداشت، چه، علاوه بر همه موارد موجود، این غرب بود که افغانستان را تأمین مالی نموده و مهمتر از همه، این ایالات متحده بود که بمتابۀ میانجی در روابط و مناسبات بین گروه های جامعه افغانی وساطت می نمود. چنین ادعای هایی نیز مطرح می گردد که تکیه بیش از حد به رویه ها و عملکردهای دموکراتیک که قرار بود تا به تضمین ثبات در کشور ممد واقع گردد، از جمله اشتباه و خطای اصلی ائتلاف غربی در کشورما پنداشته می شد. اما اگر از قبل نهادهای کارآمد و مؤثری در کشور موجود می بود، وضعیت ممکن بگونه متفاوتی رقم می خورد. بگونه نمونه، ثبات سیاسی هند و پاکستان که بسیاری از گروه های قومی در آنها بسر می برند، در نتیجه موجودیت دانشگاهها، دادگاهها و... قوت های دفاعی و پولیس بر بنیاد مدل های اروپایی که از بریتانیا بارث رسیده و عمدتن نهادهای دیگر نیز در کشورهای یادشده ایجاد گردیده است.

نهادهای اینچینی در کشورما اصلن موجود نبود که وضعیت اینچینی، بنحوی از انحأ، سبب ساز شکل گیری در گیری ها بین گروه های مختلف جامعه گردیده و اوضاع بی ثبات مداومی را در کشورما بوجود آورد، زیرا آنها بیکدیگر اصلن اعتماد نداشتند. اقلیت های قومی از بازگشت دیگران هرأس داشته و عدۀ دیگران جایگاه و چگونگی موقعیت شان در دستگاه اداره دولت نارضایتی شان را پنهان ننموده و بیدگمان بودند. با در نظر داشت خصوصیت های موجود در کشور، همین اکنون تنش هایی بین گروه های مختلف قبیلوی موجود می باشد که در چنین وضعیت غامض و پیچیده ای، بمنظور ایجاد و حفظ تعادل در جامعه، بموجودیت یک داور نیاز جدی احساس می گردد.

اما این واقعیت واضح و مبرهن را نباید فراموش نمود که شهروندان کشورما، خود را قربانیان تروریزم محسوب نموده و پاکستان را منبع تهدید می پندارند، چه، کشور یادشده در امور کشور عزیزما نقش کلیدی داشته و به ایفای نقش و تداوم تأثیرگذاری اش در میهن عزیزما همچنان کوشا می باشد، مشکل و معضل تاریخی "خط دیورند" هسته مرکزی معضلات کنونی بین دو کشور را تشکیل می دهد.

همچنان تذکر این مهم نیز لازمی پنداشته می شود که اصل توسعه بیشتر پاکستان با آن برنامه های اقتصادی ارتباط دارد که برخی از آنها به افغانستان مرتبط می باشند، از جمله بگونه نمونه، خط لوله گاز سراسری کشورما. بخاطر باید داشت که کشور عزیزما از نظر موقعیت جغرافیایی، بین آسیای مرکزی و هند قرار دارد، پس احیای مسیر یاد شده برای کشورما، بویژه درآمدهایی را از مدرک حمل ترانزیت فراهم خواهد نمود.

البته موضوع فوق به فعالیت های پاکستان در کشور عزیزما، بویژه در دوران حاکمیت "طالب" ها، عمدتن با این واقعیت مرتبط دانسته می شود که شبه نظامیان، سازمان ها و نماینده های دسته بندی های گروه های مذهبی رادیکال که شمار زیادی از آنها در پاکستان موجود می باشند، در داخل آنکشور تشکل پذیرفته و صدور آن بکشورهای دیگر، از جمله بکشور عزیزما انجام می پذیرد.

در مورد گفته آمده در فوق، بیک مورد اشاره میگرد و آن اینکه در امتداد سال های پسین، پاکستان برای نخستین مراتبه در تاریخ آنکشور، اداره و نظارت سرزمین های هفت منطقه مرزی را که قبلن در زمان هند بریتانوی مستقل بودند، بدست گرفت.

قابل تذکر پنداشته می شود که زمانی مناطق یادشده در برگیرنده ساحة وسیع و گسترده ای بود، اما پس از مدتی که آسیای مرکزی به بخش هایی از امپراتوری روسیه و همچنان هند نیز به بخشی از امپراتوری بریتانیا مبدل شد، کشورما درین میان محصور گردیده و اما هرکدام از کشورهای یادشده، سرنوشت و توسعه تاریخی منحصر بفرد خویش را داشتند.

هر منطقه، فرآیند های نوسازی خاص خویش را بر بنیاد سناریوهای مختلف تجربه نمودند. با درهم ریختن شیرازه اتحاد شوروی، آسیای مرکزی در مجموع، نه تنها از تهدیدهای وارده از کشورما، بلکه از چگونگی تعامل با جهان

اسلام که در دوران پسا شوروی از آن جداً شده بودند، هراس داشت. اما در شرایط و وضعیت کنونی، مرزهای قبلی در وضعیت قرار دارند که در مورد، ضرورت به تعامل آشکار عملن بمشاهده می رسد. در نهایت امر و گویا بمنظور نتیجه گیری و حسن اختتام، نخست از همه باین پرسش باید پاسخ ارائه گردد که اهمیت کشور عزیز ما افغانستان برای آسیای مرکزی در چه نهفته می باشد؟ درین مقطع قابل یاددهانی پنداشته می شود که شهروندان کشور ما در کنار دول کشورهای آسیای مرکزی می توانند از هدف مشترکی دال بر توسعه اقتصادی منطقه، از جمله بمثابة مرکز تجارت و حمل و نقل بین شرق و غرب برخوردار گردند. با از قوه بفعل مبدل گردیدن آرزومندی های فوق، منطقه می تواند اهمیت قبلی خویش را مجددن بازیابد.

یکشنبه ۲۱ ماه جدی سال ۱۴۰۴ خورشیدی، برابر با ۱۱ ماه جنوری سال ۲۰۲۶ ترسایی